

خدا جون سلام به روی ماهت ...

من جوکترینم



ناشر خیلی متفاوت کتاب‌های کودک و نوجوان!



من جوکترینم

یک داستان نوجوانانه

جیمز بترسون و کریس گرانتاین
زهرا غفاری و مریم بنایی

سرشناسه: پاترسون، جیمز، ۱۹۴۷-م. Patterson, James
عنوان و نام پدیدآور: من جوکترینم / نویسنده جیمز پترسون و کریس گرابنستاین؛
تصویرگر لورا پارک؛ مترجم زهرا غفاری.
مشخصات نشر: تهران: نشر پرتقال، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری: ۲۲۸ص: مصور.
فروست: یک داستان نوجوانانه.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۳۴۷-۹۶-۵
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: I totally funniest: a middle school story
موضوع: داستان‌های کودکان (آمریکایی) - قرن ۲۰م.
موضوع: Children's stories, American - 20th century
شناسه‌ی افزوده: گرابنستاین، کریس
Grabenstein, Chris
شناسه‌ی افزوده: غفاری داریان، زهرا، ۱۳۷۱-، مترجم.
شناسه‌ی افزوده: پارک، لورا، ۱۹۸۰-م. ، تصویرگر.
شناسه‌ی افزوده: Park, Laura
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۵ م۸۴۵ / پ / ۳۵۵۴۳
رده‌بندی دیویی: ۸۱۳ / ۵۴ [ج]
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۴۵۸۰۷۰۱



انتشارات پرتقال

من جوکترینم

نویسنده: جیمز پترسون و کریس گرابنستاین

مترجم: زهرا غفاری

برگردان به زبان محاوره: مریم بنایی (استاد حسن بنا)

مدیر هنری نسخه‌ی فارسی: کیانوش غریب‌پور

طراح جلد نسخه‌ی فارسی: حسین پاشازاده

آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: آتلیه‌ی پرتقال / سپیده مظلومی - حسن محرابی

مشاور فنی چاپ: حسن مستقیمی

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۳۴۷-۹۶-۵

نوبت چاپ: اول - ۹۶

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

لینتوگرافی، چاپ و صحافی: واژه‌پرداز اندیشه

قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان



۳۰۰۰۶۳۵۶۴



۰۲۱-۶۳۵۶۴



www.porteghaal.com



kids@porteghaal.com

به جیمی فالون، الن دی جنرس
و به همه‌ی خدایانِ خندیدن.
زغ



بخش یک
بالاخره رسیدیم
آخر قصه



فصل ۱



شروع شمارش معکوس

سلام! من جیمی گریم. خوشحالم تونستم دوباره برگردم بیشتون. این طوری آگه ظرف سه روز آینده افتادم و مردم، حداقل خیالم راحتہ تنها نبودم.



بذارید واسه تون توضیح بدم.

من تونستم یه چند دوره‌ای در سطح محلی و شهری و استانی و نیمه‌نهایی، تو چیزی به نام مسابقه‌ی نمکی‌ترین بچه‌کم‌دین دنیا، شرکت کنم و برنده بشم. حالا قراره مسابقه‌ی بعدی سه روز دیگه تو هالیوود برگزار بشه و من اون جا باشم.

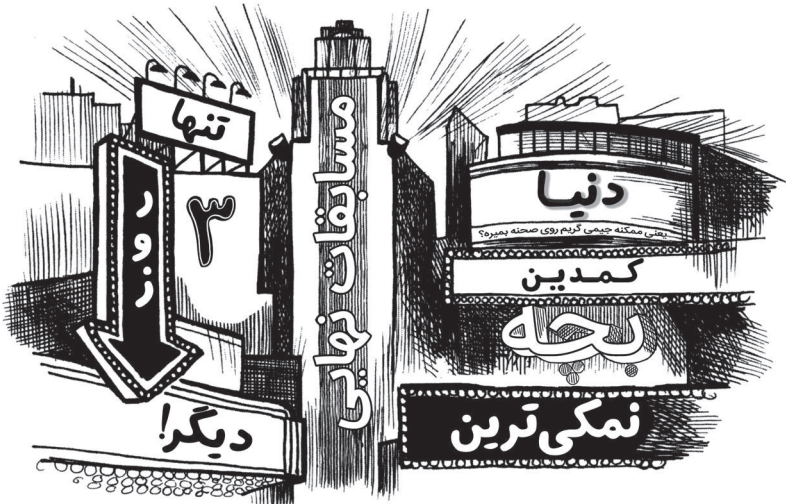
دارم تمام تلاشم رو می‌کنم که با فکر کردن بهش از حال نرم. اما متأسفانه هرکی بهم می‌رسه بخت سیاهم رو یادآوری می‌کنه. دوست‌هام تو مدرسه.



خانوم مسئول بوفه.



معلم‌ها، غریبه‌ها، حتی تابلوهای تبلیغاتی میدون تایمز!



تمام زندگی‌م مثل اون گل دقیقه‌ی آخر فوتباله و وابسته‌ی این مسابقه‌ست. احساس می‌کنم تو اون دقیقه‌ی حساس آخر، گلم رو زدم و حالا خدا خدا می‌کنم، داور سوت پایان رو بزنه. آها، راستی، اگه هنوز با خبر نشدید، بذارید خودم بهتون بگم: سوت پایان رو سه روز دیگه می‌زنن.

ولی غصه نخورید. اگه دور و ور شهر لس‌آنجلس هم زندگی نکنید، باز می‌تونید مردن من رو تماشا کنید. اونم زنده‌زنده؛ آخه قراره یکی از شبکه‌های کابلی تلویزیونی نشونش بده.

اما به هر حال، مردن روی صحنه اصطلاحیه که کم‌دین‌ها وقتی استفاده‌ش می‌کنن که سوتی می‌دن، تیق می‌زنن، دست و پاشون گره می‌خورن، سکندری می‌رن یا این‌که خیلی پیر می‌شن. این همون بلائییه که احتمالاً قراره تا سه روز دیگه سر منم بیاد.

پس اجازه بدید با یه آهنگ رژه‌ی حماسی، خودمون رو برای این مراسم آماده کنیم.

یه جورایی مثل همون جمله‌ی معروفه که همیشه تو تلویزیون می‌گن: *یا حالا یا هیچ‌وقت*. انجام بده یا بمیر. هر چند می‌دونم دیگه هیشکی به این شعار گوش نمی‌ده. بعد این سه روز، شاید دیگه هیچ فردایی نباشه. پس چرا از الان نگران اون موقع باشم؟

آره، درسته. دوست کم‌دینتون می‌خواد از همین حالا قضیه رو حسابی جدی بگیره. نمی‌دونم قبلاً گفته بودم یا نه؛ اما برای این دور نهایی مسابقه که تو هالیوود برگزار می‌شه، فقط هشت نفرمون هنوز سر پا هستن.

البته درستش اینه که بگم قراره اون هفت تا بچه‌ی دیگه، سر پا اجرا کنن. چی؟ من؟ خب راستش من اون قدرها هم نمی‌تونم سر پا باشم.

اگه تا الان خودتون نفهمیدید، اینم بگم که من تنها اجراکننده‌ی
کمدی سرپایی‌ام که با تعریف شغلیم خیلی هم جور درنمیام.



فصل ۲



خنده‌خونه

خونه نگو، محنت‌خونه

با خوش‌خنده‌ها آشنا بشید.

این اسمیه که من روی خاله، شوهرخاله، دخترخاله و پسرخاله‌هام گذاشتم. بعد از اون تصادف وحشتناک اتومبیل وقتی بالأخره از بیمارستان مرخص شدم، اومدم پیش خوش‌خنده‌ها که توی لانگ‌بیچ، یکی از شهرهای حاشیه‌ی نیویورک، زندگی می‌کنن. توی اون تصادف مادر و پدر و خواهرم رو از دست دادم و لازم نیست اشاره کنم که قدرت راه‌رفتن و حس پاها و انگشت‌هام رو هم همین‌طور.

می‌بینید خوش‌خنده‌ها برای مسابقه‌ی کم‌دی بزرگی که تا سه روز دیگه قراره برگزار بشه، چقدر هیجان‌زده شدن؟

«حواست باشه چند جفت جوراب هم با خودت ببری هالیوود.» این رو خاله خوش‌خنده می‌گه.

«با یه مسواک.» این رو شوهرخاله‌م اضافه می‌کنه و ادامه می‌ده: «ولی قاطی جوراب‌ها نذارش. من یه بار این کار رو کردم و از تصمیمم پشیمون شدم.»

گفته بودم خوش‌خنده‌ها عادت ندارن بخندن؟ واسه همین بهشون

می‌گم خوش خنده. حتی سگشون، پیرِ خوش خنده هم که تو حیاطه همیشه اخماش تو همه. این موجود آخرین باری که لب‌هانش رو از هم وا کرد، واسه این بود که یه مگس رو از صورتش کنار بزنه.



از اتاق خوابم که در واقع گاراژ خونهای خوش خنده‌ها بوده، می‌زنم بیرون و راه می‌افتم طرف مدرسه. اتاق خوابم جاییه که وسایل چرخ‌دارشون رو توش انبار می‌کنن؛ ماشین چمن‌زنی، فرغون، ماشین برف‌روب، من.

من یه جورایی نامرئی‌ترین بچه‌ی خیابون‌های لانگ‌بیچم. همون جایی که به نظر میاد هیچ‌کس کوچیک‌ترین علاقه‌ای به مسابقه‌ی بزرگ کم‌دی که قراره سه روز دیگه از تلویزیون پخش بشه نداره. اما تو مدرسه، اوضاع فرق می‌کنه. آدم‌ها هم فرق می‌کنن.

فصل ۳



بچه باحالی مدرسه؟

من رو می گی؟

«وای خدا جونم!» این رو همون دختر بامزه‌هه که گمونم (یعنی مطمئنم) سردسته‌ی گروه تشویق‌کننده‌های مدرسه‌ست داد می‌زنه و بعدش می‌گه: «این جیمی گریمه!»

بعد همه‌ی دوست‌هاش یهویی شروع می‌کنن به جیغ جیغ و ویزویز و جیز جیز. صدای جیغ جیغ یکی شون اون قدر توْمُخیه که با خودم فکر می‌کنم هر لحظه ممکنه شیشه‌ی کمد جایزه‌ها از صداش خرد بشه و بیاد پایین. اون یکی صداش چنان تیزه که حتی اگه پیر خوش‌خنده هم این‌جا بود نمی‌تونست بشنوه.

یکی از طرفدارهای جیغ جیغوی من که داره پس می‌افته، می‌پرسه: «تا حالا جودی نازمتر رو از نزدیک دیدی؟»

معلوم می‌شه طرف همچین هم طرفدار من نیست. دختره داره خودش رو واسه جودی نازمتر می‌کشه؛ یکی از همون هشت‌تا بچه‌ی دیگه‌ای که قراره با من تو مسابقه‌ی نهایی باشن. جودی خیلی مهربونه، یه جورایی بامزه‌ست و از همین حالا تونسته تو شبکه‌ی کودک واسه خودش یه برنامه‌ی طنز تلویزیونی راه بندازه که اسمش هست: جودی، جودی، جودی! می‌گم: «آره، ما از اون موقع که واسه دور قبلی مسابقات تو نیویورک

خیلی باحاله!

وای خدا جونم،
اون چقدر بانمکه!

مسابقات نمایی قراره
کمتر از سه روز دیگه،
شایدیم بیشتر از دو روز دیگه
شروع بشن.

مانایغه‌ها همه مون
توریا ضی
کارڈرستیم.

شنیدیم جیمی
از نایغه‌ها
خوشش میاد.

از خل و چل‌ها چی؟
از اون هام خوشش میاد!؟

جیمی قراره بره تو تلویزیون!
اونم دوباره! واسه خودش
یه پا بچه معروف شده: مثل همون
یارو تو تبلیغات پفک!
همیشه تو تلویزیون می بینمش!

وای پسر، ما از اون وقتی که
تندادوست‌های
جیمی بودیم، می شناسیمش.



همدیگه رو دیدیم با هم دوستیم.»

یکی دیگه از دخترها، همون جور که داره پلک‌هاش رو تندتند به هم

می‌زنه، می‌پرسه: «پن چی؟ پن رو هم می‌شناسی؟»

پن باکارو یکی دیگه از اون هشتتا بچه‌کمدینه که قراره تو مسابقات

شرکت بکنن. طرف با این‌که شونزده سالش بیشتر نیست، اسم خودش

رو گذاشته پیازچه‌ایتالیایی؛ همیشه تی‌شرت سفید تنگ می‌پوشه.

این جوری هم عضله‌های ورقلنبیده‌ی بدنش رو به ملت نشون می‌ده، هم

هر دفعه که یه جوک خفن بگه، قیافه‌ش شبیه آدم‌بدهای فیلم‌ها می‌شه.

عرض می‌کنم: «تا حالا این پن رو که می‌گید ندیدم. البته قراره تو

هالیوود با هم چشم‌توچشم بشیم.»

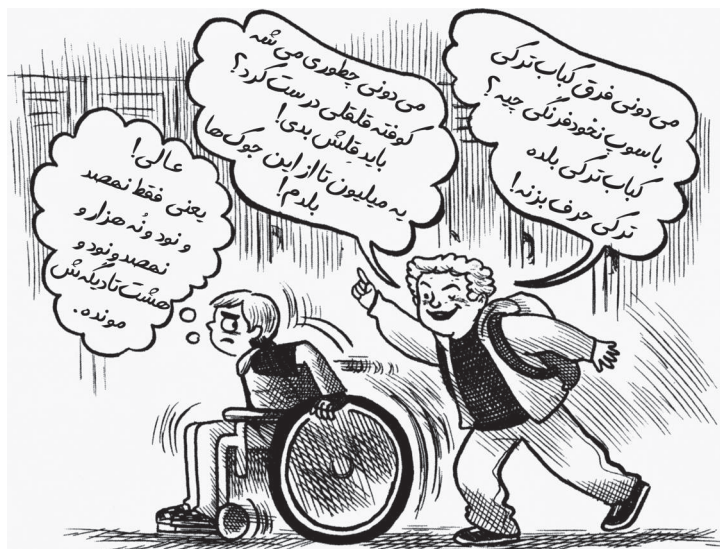
این رو می‌گم و کر می‌شم؛ یه دوجین دختر، همه با هم تو گوشم

جیغ‌ویغ می‌کنن.

حتی رقیب مدرسه‌ای درجه‌یک شوخی‌هام، وینسنت اونیل که

جلوی همه ادعاش می‌شه من چند تریلیون درجه نمکی‌تر از جیمی

گریمم هم یهو طرفدارم شده.



تو راهرو با وینسنت شاخ به شاخ می شوم. می گه: «یه جوک توپ دارم. می خواهی واسه مسابقه‌ی هالیوود بهت قرض بدم؟»
«شرمندهم نکن وینسنت جون، ولی...»
«زود بگو ببینم، می دونی چطور می تونی یه دستمال کاغذی رو برقصونی؟»

یه کم فسفر می سوزونم و می گم: «براش آهنگ نی ناش ناش بذارم؟»
«به به، خودت از من بهتر بلدی که. خب حالا این یکی رو داشته باش.»
«امم... راستش رو بخوای دیگه از این جوک های تو کتابها نمی گم. بیشتر دنبال جوک های دست اولم.»
«می دونی وینی خرسه وقتی مدیر برنامه هاش رو دید، چی گفت؟»
راستش این یکی رو دیگه بلد نیستم. واسه همین فقط سرتکون می دم.
«می گه عسلم کو؟!» وینسنت این رو تعریف می کنه و از خنده می ترکه. با خودم آرزو می کنم کاش دود شده بودم، رفته بودم تو هوا. «گرفتی؟ می گه عسلم کو؟! چون بازیگرها همیشه عادت دارن به مدیر برنامه هاشون بگن پولم کو؟! اما چون وینی خرسه ی قصه ی ما خرسه...»

«خودشه. گرفتم. ممنون که گفتی.»
«قابلیت رو نداشت رفیق. هر وقت خواستی می تونی ازش استفاده کنی. مجانبیه. اما شاید بعداً که برنده شدی دلت بخواد صدهزارتایی از اون اسکناس خوشگل ها رو هم رد کنی سمت من.»
یادم رفته بود یه چیزی رو بگم؛ مگه نه؟
برنده ی جایزه ی بزرگ نمکی ترین بچه کم دین دنیا، یه چک صدهزار دلاری با خودش می بره خونه.
اونم کمتر از سه روز دیگه!

فصل ۴



رفقای جون جونیم (دوست‌هام، نه جوک‌هام)

اگه حتی یه بار تو مدرسه باهام گشته باشید، احتمالاً دوست‌هام رو خوب می‌شناسید. گیلدا گلد، جویی کاینور و جیمی پیرس بهترین رفیق‌رفقام هستن.

گیلدا سرزبون‌دار و باهوش و با مزه‌ست. اون جوک‌های کمدین‌های قدیمی‌تر رو حتی بیشتر از من بلده.

